

تأملاتی بر کتاب "شهریار" و نمایشنامه "ماندراگولا" اثر نیکولو ماکیاولی صاحب نظر و درام نویس ایتالیایی و درنگی بر جهان بینی وی

از تئاتر مستند تا گزارشی از یک سند و نمایشنامه "ماندراگولا"

■ همایون علی آبادی

نیکولو ماکیاولی در کتاب "شهریار" ترجمه محمود
[مجموعه تهران ۱۳۲۴ ش. The prince یا Rex] یک
نکته مهم را با گشت و واگشت در اندیشه‌های حکمرانان،
شیوه‌ها و انحاء فرمانروایی بر توده‌ها، رابطه اخلاقیات و
مذهب با سیاست، حکومت شهریاران بر مردم و به جز
اینها باز می‌تاباند. "هدف، وسیله را توجیه می‌کند."
این جانمایه و خمیره و شالوده تفکر سیاسی ماکیاولی
است. بسیاری از آنانکه اصطلاح ماکیاولی واریا ماکیاولی
صنعت را خادم افکار و اقوال خویش می‌سازند، از درک و
دریافت این نکته بدیهی باز می‌مانند که ماکیاولی در
"Rex" به رغم تمامت بفرنجی‌ها و پیچیدگی‌ها و بحث و
محض و تعاطی آرای که مطرح کرده، هر یک امر مسلم و
مبرم پای فشرده و آن، تبیین و توضیح ارزش "هدف" در
برابر کم‌ارج شمردن "وسیله" است. ما در اینجا بر آن
نیستیم که در این بخش از گفتار، به نقد خرد دیالکتیک
ماکیاولی بپردازیم، اما از ذکر نکته‌ای ناگزیریم، این که
نویسنده در کتاب "شهریار"، کلیت جمعیت حاکمان و
فرمانروایان را که بر طبقه ستمبر و ستمکش، سیطره و
سلطه جهانی خویش را گسترده‌اند، می‌توانند برای
دستیابی به "هدف" که همانا حفظ و صیانت حکومت - به
هر قیمتی است - وسیله اعم از جان و روان و عرض و
آبروی انسان را به هر هتک و هدم و فناایی بیفکنند،
اساساً، تفکر ماکیاولی، ریشه انحرافی و اعوجاجی بسیاری
از گرایش‌های سیاسی معاصر است. به قولی "ماکیاولی اگر
زنده بود تاکتیک‌ها و حیل‌های اوایل کار هیتلر و "گوبلز" -
وزیر تبلیغات آلمان نازی - را می‌پسندید. در این هم تردید
نیست که اگر می‌دید وقاحت و بیشرمی آشکاری که در
کتاب شهریار مطمح نظر بوده، به این سهولت نتیجه داده
مات و مبهوت می‌ماند(۱). بیان روشن تر نظرات ماکیاولی
را از سطح قیقاچ‌ها و لغاظی‌های کلام که بگذریم و به عمق
و درون نقب بزنیم، این است که می‌توان وسیله دستیابی
به هدف را حتی اگر منجر به "فاجعه" و "کشتار" و
"تیهکاری" شود، به سبب اهمیت هدف به هیچ و پوچ
انگاشت. بیاد بیاورید گروه‌های سیاسی متاخر را که حتی
برای تصاحب آرمانهای ظاهر اصلاح و فریبنده خود، مردم
بیگناه را به داغ و درفش می‌بستند، و این حرکت را با
همان توجیه ماکیاولی در "شهریار" واگو می‌کردند که هدف
ما، برافراشتن رایت و بیرق آرماتی است و در این

آرمانشهر، چه باک اگر خون بیگناهی بر خاک ریخته شود.
خالی از لطف نیست به این برش و پاره از "شهریار" نگاه
ببفکنیم و عمق اندیشه ماکیاولی را درباره "هدف" و
"وسیله" در دستگاه جانر و جابر شهریاران بررسی کنیم.
"هرگاه شهریاری - و در عصر ما بخوان دیکتاتوری حزبی یا
سیاستمدار حاکمی - موفق بود و توانست سرزمینی را
مستخر کند و نگه دارد، "وسیله" تسخیر و تامین قدرت
همیشه "موجه" است و همگان او را خواهند ستود، زیرا
آنچه عوام الناس [بعضی مردم به طور کلی] را جلب می‌کند
وضع موجود و آن چیزی است که از آن نتیجه می‌شود، و
نه وضع مطلوب و موعود و محمود(۲).

در همین جا، ماکیاولی به این استنتاج می‌رسد که
"این شهریار هیچ‌گاه جز صلح و حسن نیت چیزی را تبلیغ
نمی‌کند و خصومتش نسبت به این هر دو شدیدتر از هر
چیز دیگر است، و اگر در ابراز و ارائه دین حسن نیت صادق
باشد، بسا که شهرت و سلطنتش را بر سر این تمایل
بگذارد(۳)". از همین یک دو سند مستند و مستدل به
ارجاعات متن "شهریار" درمی‌یابیم که این کتاب در واقع
امهات و اصول و مبانی "فلسفه سیاسی" [The policy's
philosophy] معاصر است. بسیاری از مکتب‌های سیاسی
معاصر از جمله مارکسیسم - که دوران غروب و افول
تاریخی‌اش را نظاره کرده‌ایم - در اساس و کلیت‌اش
طرفدار نظریه قرن، توجیه "وسیله" به سبب دستیابی به
"هدف" است. ماکیاولی، "هدف" را حکومت شهریاران یا به
طور کلی "سلطنت مطلقه" می‌انگارد و وسیله هر ذبوح و
جاندار و ابناء بشری است که در راه استقرار و تحکیم این
سلطه، خار راه یا مفاک و مقبیل باشند.

به قول پرستیلی "شهریار" یا یگو و بخوان "دیکتاتور"،
"حزب" "سیاستمدار"، در عصر ما با فاصله ۵ قرن از زمانه و
سمانه عصر پرفراز و فرود ماکیاولی، در واقع "شهریار" نماد
و نمودی است از یک قدرت کلی‌تر و صورت نوعی ازلی
[Arche - type] "سیاست Policy"، "قدرت Authority"
و "فلسفه و اخلاق" کتاب "شهریار" حتی نویسندگان و
شارحان بزرگ را نیز از زیر سایه خود کشانده که به وقتش،
در این باره نیز اشاراتی خواهیم نمود. در هر حال شک
نیست که اصطلاح "ماکیاولی وار" در اصل در کتاب
"شهریار" متضمن مفهومی به مراتب بدتر، و شریانه‌تر از
آنچه بود که اخیراً از آن مستفاد گردیده، نکته دیگر، در
کتاب شهریار مواجهه ماکیاولی با فلسفه "دین" است.
ماکیاولی، بی‌هر طفره و تن‌زدن، پایه و اساس نظریه
"مارکس" را در مورد "مذهب" دارد. به این نقل قول از متن
شهریار می‌نگریم. "بهترین وسیله معتاد ساختن مردم
طبقه شریر به رعایت قانون و نظم "دین" است... (۵)

و باز ماکیاولی برای توجیه این سخن خود دست به
گونه‌ای حفظ مبحث و سوفیسم [sophism] آتنی می‌زند،
"در حقیقت، هیچگاه قانونگذار برجسته‌ای وجود نداشت
که به قدرت الهی توسل بجوید. زیرا در غیر آن صورت
قوانینش هرگز مورد قبول مردم واقع نمی‌شدند... رعایت
نظارت دینی سبب عظمت جمهوریها بوده است، و عدم
رعایت آنها موجب انهدام کشورها، زیرا هر جا ترس از خدا
نباشد کشور منهدم خواهد شد. مگر آنکه با ترس از خدا
شهریار نگاهداری شود که ممکن است تا مدتی جبران
نبودن دین را بکنند... (۶) روشن است که در "شهریار"،
ماکیاولی "اثر مذهب" به مفهوم رنسانسی و حکومت‌های
ملوک‌الطوایفی کلیسایی قرن پانزدهمی افاده معنی
می‌کند. اساساً "کلیسا" در رنسانس و در عصر ماکیاولی،
پوشش و لایه‌ای برای "حکومت" بود و دین حضرت
عیسای مسیح، بازیچه و فعال مایشاء، قدرت و اقتدارهای
رر - مره سیاسی شده بود. و ماکیاولی نیز اساساً در شرایط
جنگ و گریز بین "کلیسا" و "قدرت" یا "پاپ" و "شهریار"
- کتابش را نگاشت. در این شرایط، طبعاً ماکیاولی مسئله
"اعتیاد عوام به دین" که همان سخن نخب‌نمای مارکس در
مورد "دین افیون توده‌هاست" را مطرح می‌کند. کدام
دین؟ کلیسای مفتش و مستنطق افکار و عقاید که حتی

"گالیله" دانشمند را محکوم می‌کند و در مقابل هر نوع
"اندیشه و تفکر علمی که اصل تحول و تکامل را - که با
دروغ‌زنی‌ها و سیاست‌های ظاهراً مبتنی بر الهیات اما در
واقع بر تافته از انگیزسیون یا تفتیش عقاید آموزش نامه
فروشی و بازار کاسد کساد غسل تعمید - تاکید و تاثیر کند
می‌ایستد و مقابله می‌کند. پیدایش مصلحان و
اصلاح‌طلبان [Reformists] چون "مارتین لوتر" و "کالون"
از همین روست، از مطلب پرت نیفتیم. در هر حال
ماکیاولی "مذهب" را به مفهوم ضریب اطمینان برای
"حکومت شهریار" می‌بندارد و اگر هم از "خدا ترسی" و
"فلسفه اخلاق" در شهریار سخن می‌گوید، ناظر به همین
معنای فریبکارانه و مردم‌فریب است. "شهریاران و
جمهوری‌هایی که می‌خواهند خود را نگاه دارند باید بیش
از هر چیز "خلوص" مراسم دینی را حفظ کنند و خود
نهایت احترام را درباره آن به جا آرند، در هر حال مایه و
انگیزش نظریه ماکیاولی در "شهریار" در مواجهه و مقابله با
"استدراک دین" [Religion' conception] بر مفهوم
"فریب و ریا و دلخوشکنک" استوار است، و مگر مارکس و
لنین و سایر اصحاب فلسفه ماده‌گرای دیالکتیک چنین
برداشتی نداشته‌اند؟ بی‌گمان سرآمدن ایدئولوژی
ورشکسته و منقرض مارکسیسم، میراث خوار و وامدار
ماکیاول‌اند. برای تبیین مفهوم بسیار زیبای جایگزین
"پرستیلی" که "شهریار" را در زمانه معاصر، مظهر "حزب یا
دیکتاتور" می‌انگارد، اشارتی به یک نمایشنامه معاصر
ضروری است. می‌دانیم که ماکیاولی، درام‌نویس نیز بوده
است و در سطور آتی درباره "ماندراگولا" یا "مهرگیا" [ترجمه:
هوشنگ پیرنظر، ترجمه اشعار: بهمن فری، تهران
۱۳۵۲ سروش] بیشتر خواهیم گفت، اما حیرت‌ناکه بزرگ
استاد مسلم درام‌نویس و تئاتر مدرن یعنی "برتولد برشت"،
نیز تحت تاثیر افکار "شهریار" ماکیاولی، اثری بنام
"اقدام‌های انجام شده" یا "تدبیر" یا به ترجمان دیگرش
"تصمیم" دارد. این متن به فارسی برگردان شده که
مشخصاتش در حواشی این گفتار آمده است، (۸) در این
نمایش، برشت که بی‌گمان نقطه عطف "تئاتر معاصر و
مدرن" است و در بخشی از زندگیش گرایش به غله مارکس
داشته، برای بقا و تداوم "هدف" که همان "حزب" بخوان
شهریار، بخوان دیکتاتور، بخوان سیاست - انهدام "وسیله"
که همان "انسان" است دریغ نمی‌کند و آنرا موجه جلوه
می‌دهد. برشت انسان دوست و انسان‌گرا در این نمایشنامه
"حزب" را مرجح و بدتر از حیات و هستن بشریت
می‌انگارد. این نمونه را به عمد آوردم تا روشن کنم. مبنای
عقاید ماکیاولی حتی در هنر مدرن و تفکر معاصر بشری
نیز تاثیرگذار است. درباره تطابق اندیشه‌های
درام‌نویسان دیگر با اساس "شهریار" ماکیاولی سخن بسیار
است که به مصداق "الاهم فی‌الاهم" و "الكلام یخبر الکلام"
می‌دهد. کل کتاب "شهریار" را که مطالعه کنیم، درمی‌یابیم
ماکیاولی در پس نقاب و صورتک "مذهب" و "ادبیات" و
"سیاست" و "فلسفه" و تیره‌بازی دل به دو جایش نیست
که با تحکم و تشبث، به "سوفسطایی‌گری" و "تخطئه"
می‌کوشد "حکومت و شهریار" را بر "حکمت و حکومت
حکیمان" مرجح قلمداد کند. "ماکیاولی با باورنکردنی
بودن اصول جزئی دین کاری ندارد، آن را مسلم فرض
می‌کند. اما الهیات را با روشی مساعد، بر این اساس
می‌پذیرد که نوعی از دستگاه ایمان مابعدالطبیعه
پشتیبانی ضروری برای نظم اجتماعی است. آنچه را که او
به نحو قاطع‌تری از مسیحیت طرد می‌کند اخلاقیات آن و
مفهوم ذهنی آن از: نیکی، نجابت، فروتنی و عدم
مقاومت است... (۱۰) و راستی را که دین بدون اخلاقیات و
پاک لوحی و پاک‌اندیشی به چه کار می‌آید؟ تمامت ادیان
الهی، مبنا و اصلشان بی‌هر گونه طور و تغییر و تطوری
"اخلاقیات" [Moralism] بوده است. اخلاقی بودن
[Morality] تنها مفهوم نیکی او نجابت و فروتنی
نمی‌دهد. بسا فراتر و ورا تر از آن اخلاقیات، فقه‌اللغه
هستن و زیستن بشر در ماهیت و کلیت و تمامیت هستی

است. عشق و ایمان به خداست. زمینه زندگی است و باز فراتر رستخیز است و قیامت و قائم به قیام شدن. شهریار در زیر ماسک فریبنده. جملات کنایی [Irony] باصطلاح به نعل و به میخ می‌کوبد و کج‌دار و مریز، «وسيله» را قربانی هدف می‌کند. و دیدید که چگونه این همه، ناموجه و تصبیح شده و نکوهیده جلوه کرد. و باز نگاهی دیگر به ماکیاولی در «شهریار» و اینکه اصل «Shubism» یا تظاهر و تفاخر به فهم را در نزد «شهریاران» چگونه جلوه می‌دهد و اساساً فریب و ریا را اساس حکومت «شهریاران» می‌انگارد: گرچه شهریار به داشتن تمام فضایل محتاج نیست، «تظاهر» به داشتن آنها برایش مفید است. مثلاً خوب است دامنه سخن را بر می‌چینیم و به «شهریار» بازی می‌گردیم. «از تمام کسانی که ستوده شده‌اند، آنهایی که موسس ادیان بوده‌اند بیشتر سزاوار ستایش‌اند. و پس از آنان کسانی که جمهوریها و کشورهای پادشاهی را بنیان نهاده‌اند. پس از آنان، کسانی که جمهوریها و کشورهای پادشاهی را بنیان نهاده‌اند. پس اینان، شایسته‌ترین کسان آنها هستند که بر ارتشها فرمان رانده و مستملکات کشور خود را بسط داده‌اند. به اینها می‌توان مردان ادب را افزود... به عکس آن کسانی که به بدنامی و لعن عالم محکوم بوده‌اند که ادیان را منهدم ساخته‌اند...» (۹) روشن است که اینجا ماکیاولی، فریبکارانه و از سر ریا، پیامبران یا به قول او «موسسان دین» را با «شهریاران» در یک نسخ و جان و جنم - گیرم با مراتبی کم و بیش و فرادست و فرودست - قرار که رحیم، مخلص، پاکیزه خو، دیندار و صمیمی به نظر رسد. همچنین مفید است که واقعاً دارای این صفات باشد اما باید دارای ذهنی چنان قابل انعطاف باشد که به هنگام ضرورت «برعکس» رفتار کند. باید دقت کند که هیچ سخنی بر زبان نراند که مبتین پنج خصلت مذکور نباشد و باید به دیده کسانی که او را می‌بینند و سخنش را می‌شنوند سراپا رافت، ایمان، انسانیت، دین و درستی باشد.

انسان باید رفتار خود را رنگ آمیزی کند و بس ظاهر ساز باشد. مردم چنان ساده و چنان غرق احتیاجات روزانه‌اند که به آسانی گول می‌خورند. هرکس فقط ظاهر شما را می‌نگرد و فقط تنی چند می‌دانند که شما چه هستید و آن چند تن هم جرئت مخالفت با عقیده اکثریت را ندارند (۱۱) آفتاب آمد دلیل آفتاب / پس زور بر متاب. یا به قولی این گفتار روشن‌تر از خورشید است و خورشید را انکار نکنیم. ماکیاولی نیز در کتاب «شهریار» مانند اسلاف و اخلاقی می‌کوشد تا «روحانیت» را از «سیاسی شدن» باز دارد و مذهب را امری «غیرسیاسی» جلوه دهد. مشروعیت نظریه ماکیاولی در کتاب «شهریار» متکی بر دو اصل است. کلیسای جانر و جابر و دوم / دستگاه انگلیزیون کلیسایی که در آن تفتیش و استنتاج مینا و مبدأ هر نوع طبقه‌بندی و پیتپشناسی آدمی است. در هر حال اساس نظرات «شهریار» در مورد «دین»، «مذهب»، «روحانیت» و «سیاست» در همان برداشت آنتی ماکیاولی از مفهوم «Polity» و «Plity» یا سیاست نهفته است و سیاستان و دودوزه بازان را خویش می‌آید و بس نکته دیگر اینکه شهریار ماکیاولی - چندآنکه پیشتر ذکر شد - در قالب و شکل برخی از تفکرات فلسفی و سیاسی معاصر نیز جلوه کرد که اهم آن شاید همان «فلسفه ماتریالیسم تاریخی» هگل و حتی پیش از آن اندیشه «ویلهم فردریک نیچه» متفکر بزرگ آلمانی باشد که گفت: «خدا مرده است» و کار را به جایی رساند که از فاشیسم ایتالیا حمایت کرد و این نیست مگر همان بوقلمون صفتی‌ها و اینکه هر لحظه به رنگی بت‌عیار درآید، تیار و تیره اجله جمعیت ماکیاولی‌ان جهان. اشارت دیگر اینکه ماکیاولی به رغم اینکه خود درام‌نویس بود و اهل هنر اساساً خیر فرمانروا را با خیر ملت خلط می‌کرد. درباره حفظ قدرت بسیار می‌اندیشید کمتر به تکالیف آن فکر می‌کرد، و هرگز فسادپذیری قدرت را در نظر نمی‌گرفت. بر رقابت انگیزنده و باروری فرهنگی کشور شهرها [Metropolo] یا مادر شهرهای ایتالیا دیده می‌بست و نکته مهم و منظور و ملحوظ و مطمح نظر ما

اینکه «به هنر باشکوه زمان خود یا حتی هنر روم باستان بسیار کم اعتنا بود. (۲). شیوه کتاب «شهریار» قدیم [classic] بود. از طرح و روش «صد ساله قدیمی قرون

وسطایی» درباره حکومت شهریاران پیروی کرده بود. اما از جهت مضمون کاملاً انقلابی بود. از هیچ امیری نخواستند بود که چون قدیسان باشد و موعظه بر گوشه‌ساز عیسی را در مسائل مربوط به تاج و تخت به کار بندد. در هر حال «شهریار» ماکیاولی «انجیل تمام ستمگران و فرمانبران دنیا است. کتاب جماعت حاکم است و دستورالعمل بهره‌کشی و ستمبری از محکوم و به یاد بیاریم این سخن افلاطون را که «ای کاش روزی حکیمان حاکم گردند و حاکمان حکیم» (۱۳) اگرچه شهرت و تاثیر عظیم ماکیاولی بیش از آنچه به ادبیات به مفهوم احض باشد ناشی از «فلسفه سیاست» است، اما در هر حال ماکیاول صاحب یکی از «بهترین کمدی‌های قرن ۱۶ ایتالیا» به نام «ماندراگولا» یا «مهر گیاه» (۱۴) است. و به اعتبار قول قائل دیگر. «با عطف توجه به نمایشنامه نویسی، کمدی برجسته صحنه تئاتر ایتالیای رنسانس (۱۵) را نگاشته است. غرض ما در این سطور بازپسین، ارائه تلخیص و شمه و شمای فشرده‌ای از این نمایشنامه نیست که هم متن‌تر جهان فارسی آن در دسترس است و هم چکیده‌ای از ساختمان و مضمون و مایحتوای آن در سایر کتابها آمده است. (۱۶) غرض اینکه «ماندراگولا» یک کمدی «ملودرام» پیش پا افتاده منحنی است که مضمونش بی‌گمان، حالیا دم درکشیده زوال یافته و مرده است. نثری که به شعر پهلو می‌زند و شعری که از شارحان به شعور بسا دور است. «ملودرام» به همان معنی کمدی عوسیقیان است با دستمایه‌های سطحی و انگیز شمای ظاهراً اخلاقی اما در باطن فاسد به افسد.

قضیه «زنا» و «سترون» و «شور و غرایز جنسی» که در این کتاب این همه بر آن تاکید شده و مسئله هرزگان و غیره که این قلم به سبب آنکه علی‌الاصول مأخوذ به حیاست و عفت کلام و عقیف بودن سخن را شرط علمی هر پژوهش می‌داند، از ذکر جزئیات این نمایشنامه به قول شارحین سابق‌الذکر «برجسته» و «بهترین کمدی» از روم

یادداشتها

- ۱- پرستیلی، جی.بی: سیری در ادبیات غرب، ترجمه: ابراهیم یونسی، چاپ اول تهران ۱۳۵۲، جیبی ص ۱۸
- ۲- همانجا، ص ۱۹
- ۳- همانجا، همان صفحه
- ۴- همانجا، ص ۱۷
- ۵- دوران، ویل. تاریخ تمدن [جلد پنجم / رنسانس] ترجمه: صفدر تقی‌زاده / ابوطالب صرمی، چاپ دوم ۱۳۶۸. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۵۸۹
- ۶- همانجا، ص ۵۹۰-۵۸۹
- ۷- همانجا، همان صفحه
- ۸- برشت، برتولد، تدبیر، ترجمه: بهرام حبیبی، چاپ اول تهران ۱۳۵۷، انتشارات تیر و روزبهان
- ۹- دوران، ویل، سابق‌الذکر، ص ۵۹۰
- ۱۰- دوران، ویل، سابق‌الذکر، ص ۵۹۱
- ۱۱- دوران، ویل، سابق‌الذکر، ص ۵۹۵
- ۱۲- همانجا، ص. ۵۹۸-۵۹۷
- ۱۳- نوری علاء، اسماعیل: جامعه‌شناسی سیاسی اثنی‌عشری چاپ اول تهران ۱۳۵۷، ققنوس
- ۱۴- پرستیلی، جی. بی. سابق‌الذکر ص ۱۶
- ۱۵- دوران، ویل، سابق‌الذکر ص ۵۸۶
- ۱۶- دوران، ویل، سابق‌الذکر ص ۱۹
- ۱۷- پرستیلی، جی. بی سابق‌الذکر ص ۱۸
- ۱۸- ماکیاولی، نیکولو، ماندراگولا [مهر گیاه] ترجمه: هوشنگ پیرنظر، ترجمه اشعار: بهمن فرسی تهران ۱۳۵۲ سروش
- ۱۹- دوران، ویل سابق‌الذکر ص ۵۸۶

می‌کند و خواهنده داننده را به متن آن ارجاع می‌دهد. آیتن کمدی به گونه‌ای یک کمدی افتضاحات - of - comedy errors یا یک «اسکندال» scandal [کمدی رسوائی] نیز هست. اگرچه ماکیاولی با همان سیاست بوقلمون صفتانه‌اش، سر آخر با گناه و نیرنگ و فریب و زناکاری، «پایان خوش happy - end بسیار موهن و وهن‌آوری را تعبیر کرده است. و ببینید عمق فساد کلیسای قرن ۱۶ را که «پاپ چندان از نمایش آن خرسند می‌شود که از کاردینال جولیو دمیدچی خواست تا ماکیاولی را به عنوان نویسنده استخدام کند» (۱۷). در هر حال نظریه ویل دوران در باب «ماندراگولا» خواندنی است: «... ربط و سبک نمایشنامه عالی، گفتگوی آن دلپذیر و طنزش نیرومند است. آنچه ما را متحیر می‌سازد نه موضوع فریب آن است که در کمدی کلاسیک از فرط تکرار مبتذل شده است (۱۸) و نه حتی کیفیت جسمانی عشق بلکه آماده بودن یک کشیش است برای توصیه کردن زنا در برابر ۲۵ دوکاتو» (۱۸)

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ما را با این استنتاج، دیگر بماند / ضیافت و زیادتی نیست و روشن شد که کلیسای رنسانسی چگونه در کار ماکیاولی بازتافت یافته است. در هر حال «ماندراگولا» به گویائی روشنگر ذهنیت بیمارگونه و توخشی‌زای نیکولو ماکیاولی است... در ترجمه فارسی نیز «بهمن فرسی» درام‌نویسی نام آشنا و پرسابقه پهنه ادب دراماتیک معاصر ما، ترجمان اشعار را به عهده گرفته که البته این همه و نیز همت هوشنگ پیرنظر - مترجم ماندراگولا - خشت بر آب بوده است و لقب به ناکجا آباد. ای کاش مترجمان فارسی، مقدمه‌ای - نه مشبح و مقنع و مستوقفا - اما باری مختصر و موجز در باب نحوه جهان‌بینی و اندیشه ماکیاولی به چاه فارسی درمی‌آوردند تا خواننده فارسی زبان آگاهانه با متنی الف - منحنی [Decadance] ب - سست و غیر دراماتیک ج - ضد اخلاقی و ترویج‌گر فساد، د - با نتیجه‌گیری بسیار موهن و اهانت‌آمیز روبرو نشود. در هر حال «فرض نقشی است کز ما به جا ماند، در این مجال فرصت کمال نبود، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.